

نوروز در مشرق افریقا

منصور لوایی (عضو هیئت علمی دانشگاه هرمزگان)

سابقه روابط ایرانیان با مردم سواحل شرقی افریقا به روزگار باستان بازمی‌گردد. در عصر اسلامی، با توسعه مناسبات بازرگانی، این روابط جدی‌تر و گسترده‌تر شد. با هجرت خاندانی شیرازی به آن خطه، که رفته رفته قدرت حکومتی در بلاد آن منطقه از جمله زنگبار، مومباسا، کلوا (کُلوه)، و شانگوا را به دست گرفت، موجبات پیوستگی فرهنگی و آمیزش نژادی ایرانیان با سواحیلیان، بومیان سواحل کنیا و تانگانیکا و زنگبار، فراهم آمد. همچنین زبان سواحیلی، از ریشه باتتو، متأثر از زبان‌های عربی و فارسی، در پهنه‌ای از افریقای شرقی به درجه زبان میانجی (*lingua franca*) ارتقا یافت.

در شکل‌گیری هویت سیاسی و فرهنگی سواحیلی، سرزمینی در کرانه شرقی افریقا و جزایر مشرف به اقیانوس هند، مهاجرت خارجیان، ورود اسلام، استعمار، و پدیده نوین جهانی شدن نقش اساسی داشت. موقعیت جغرافیائی سواحیلی این امکان را فراهم ساخت که بازرگانان و سیاحان بتوانند، در تماس درازمدت، به مردم آن یاری رسانند. آنان با بومیان آن در آمیختند. مهاجران عرب از قرن اول پیش از میلاد در آن مرز و بوم سکونت گزیدند. می‌توان تصور کرد که آنان، روزگار درازی پیش از آن نیز، به آن مناطق سفر می‌کرده‌اند و می‌زیسته‌اند.

شرح و وصف این منطقه را، در آثار سیاحان مسلمان، از جمله مسعودی

در قرن چهارم، ادیسی در قرن ششم و ابن بطوطه در قرن هشتم هجری می‌توان یافت. گزارش‌های اینان حاکی از آن است که مردمان ساحل شرقی افریقا به دین مبین اسلام در آمده بودند و با کشورهای مسلمان خاورمیانه ارتباط داشته‌اند و میان سواحل شرقی و مناطق جنوبی افریقا و بنادر ایران دست‌کم تا قرن پنجم روابط تجاری برقرار بوده از جمله عاج و عنبر از سواحل شمالی سومالی صادر می‌شده است. آثاری از سفال و کوزه‌های ایرانی متعلق به قرن پنجم هجری، که در رأس هافون نزدیک شاخ افریقا کشف شده، از آثار به جا مانده از روابط ایرانیان با این منطقه است.

مناسبات با ایران برای سواحیلیان اهمیت بسیاری داشت. این مناسبات، که به گمان برخی از ساکنان سواحل شرقی افریقا به گذشته‌های دور و دست‌کم به قرن چهارم هجری بازمی‌گشت، به روابط شیرازی معروف بود. برخی از اهالی این منطقه خویشتن را از تبار مهاجران شیرازی می‌پندارند. هرچند شواهد مستندی برای چنین پیوند نژادی و نسبی در دست نیست، دست‌کم در میان عده‌ای از سواحیلیان اعتقاد راسخ به آن وجود دارد. اما تاریخ‌نگاران این باور جمعی را چگونه تفسیر کرده‌اند؟

بر پایه فرضیه‌ای، که شرح آن، ضمن تاریخچه «کیلوا»، در السؤلوه فی اخبار الکیلوه (اوایل قرن دهم هجری) آمده، پدری با شش پسر خود از شیراز، با گذار خلیج فارس، به این خطه پای می‌نهد و، به نام هریک از پسران خویش، هفت شهر مجزا در سواحل شرقی افریقا بنا می‌کند (هادی، ص ۱۷۲). این خانواده شیرازی سلطه خود را از کله به سراسر مومباسا گسترش می‌دهد. تاریخ کله از آن پس صرفاً وقف ذکر پادشاهان شیرازی و مدت سلطنت آنهاست (اقتداری، ص ۳۷۳). بر پایه روایت عربی این داستان، برادران یادشده از احساء، در ساحل غربی خلیج فارس، برخاستند و، با رسیدن به این خطه، هفت شهر یادشده را بنیان نهادند. شیراز، در آن زمان، از طریق بندر سیراف، که دست‌کم تا پایان قرن چهارم هجری آباد و پر رونق بوده، به خلیج فارس راه داشته است.

بر اساس فرضیه‌ای دیگر، شیرازیان نخست در شانگوا یا منشأ اثر گشتند؛ سپس دستگاه حکومتی شانگوا یا وابستگان آن مسلمان شدند.

در کتاب سانگ شی، تاریخچه خاندان سانگ در چین، که به سال ۱۳۴۵ میلادی / ۷۴۶ هجری نوشته شد، ضمن گزارش رویدادهای سال‌های

۹۶۰-۱۲۷۹ م/۳۴۹-۶۷۸ هجری، شرح و توصیف سفر فرستاده امیر امیران زنگستان (صورت فارسی شده زنجبار عربی) به چین در سال ۱۰۷۱ م/۴۶۳ هجری و تجدید این سفر در سال‌های ۱۰۸۱-۱۰۸۳ م/۴۷۴-۴۷۶ هجری آمده است. یگانه جایی که مطمئناً حکمرانش سفیری در سال ۴۶۳ هجری به چین فرستاده همان شانگوییاست و امیر امیران عنوان دیالمه فارس یعنی سلسله قدرتمندی بود که طی سال‌های ۳۲۰- حدود ۴۴۷ در شیراز حکومت داشت. پادشاه شانگویی می‌بایست از این شهر ایرانی در عصر حکمرانی بویه‌ها دارای اطلاعات بسیاری بوده باشد. فرستاده او احتمالاً به زبان فارسی سخن می‌گفت. این سفیر، حتی اگر در سال ۴۶۳ هجری هنوز به دین اسلام مشرف نبوده باشد، در آستانه مسلمان شدن بوده و شیراز و دربار بویه‌ها الگو و سرمشق او شمرده می‌شده است. (Allen 1993, pp. 115-116)

پس از آنکه مردم شانگویی اسلام آوردند، مهاجران به آن سرزمین نه تنها به دین اسلام درآمدند بلکه آن را در جماعت بومی این خطه ساحلی رواج دادند. چه بسا فرستادگانی از شانگویی به دربار شیراز نیز اعزام و، به تأثیر فرهنگ و مذهب ایرانیان، مسلمان شده و، در بازگشت، اسلام را در موطن خود رواج دادند. این پرسش پیش می‌آید که سواحیلیان، پیش از نفوذ شیرازیان به آن خطه، پیرو چه مذهب و آیینی بوده‌اند؟ آنچه مسلم است عقاید شیعی و شافعی قرن‌های متمادی در سواحل شرقی افریقا وجود داشته و روابط سواحیلیان با ایران به ویژه با شیراز و سیراف در مرحله دشوار و پیچیده تاریخ آن قوم برقرار بوده و از طریق همین روابط است که عید نوروز به سواحل شرقی افریقا راه یافته است - عیدی که، در زبان سواحیلی، نایروزی نام گرفته است.

عید نوروز، هم در دوران باستان و هم به روزگار معاصر، با رویدادهای مهمّ زمانه در آمیخته است. در عین حال، نوروز با رویدادهای مهمّ تاریخ شیعه نیز پیوند یافته است. در بحار الانوار، از سنت‌هایی در جهان تشیع سخن رفته که به نوروز تعلق داشته است: حضرت آدم در نوروز آفریده شد؛ در نوروز بود که خداوند از آدمیان عهد و پیمان گرفت؛ حضرت ابراهیم علیه السلام بت شکنی کرد؛ رسول اکرم داماد جوانش، علی علیه السلام، را بر دوش گرفت تا بت‌های کعبه را براندازد؛ و از همه مهم‌تر، علی به جانشینی پیامبر

برگزیده شد. (YARSHATER 1987, p. 342)

امروزه، برگزاری مراسم نوروز نزد سواحیلیان با نوروز ایرانیان تفاوت بسیار دارد. یکی از آنها، رسم انداختن سبزه در آب روان در روز سیزدهم نوروز برای راندن و دور کردن بدشگونی‌ها و پاک شدن از بدئمنی‌های سال پیش است که در زنگبار به صورتی دیگر - رفتن به درون آب دریا - اجرا می‌شود. تفاوت دیگر، رسم مشارکت جوانان ایرانی در مسابقات کشتی می‌باشد که در زنگبار به شوخی‌های شادی‌بخش، که گاه رنگ جدی به خود می‌گیرند، بدل می‌شود.

به درستی نمی‌دانیم که نوروز از چه زمانی در افریقای شرقی، به ویژه در زنگبار، رواج یافته است. اما روشن است که آن نتیجه روابط ایرانیان (شیرازی‌ها) با سواحیلیان بوده و، به احتمال قوی، به پیش از قرن نهم هجری باز می‌گردد. نایروز جشنی بود که جامعه را می‌پالود و تندرستی و خوشبختی به ارمغان می‌آورد. در زنگبار، گاهنامه آن به شیوه خاصی تنظیم می‌شد. هر نایروزی به نام روزی از هفته که در آن قرار می‌گرفت (مثلاً نایروزی سه‌شنبه، نایروزی چهارشنبه) خوانده می‌شد. واژه نایروز رفته رفته هم‌نشین اصطلاح سواحیلی سیکو یا موکا (siku ya mwaka) (روز سال) شد به معنای «روزی که سال نو با آن آغاز می‌شود». امروزه این اصطلاح، بر همتای فارسی آن غالب گشته است. نایروز، همانند نوروز، بر پایه گاهنامه شمسی تعیین می‌شود، در حالی که اعیاد سواحیلیان بر پایه تقویم قمری مسلمانان استخراج می‌شوند. اما در زنگبار، به مقتضای موقعیت جغرافیائی، نایروز در هفته آخر ژوئیه یا هفته اول اوت جشن گرفته می‌شود نه در بیست و یکم و یا بیستم ماه مارس.

با آنکه سواحیلیان مسلمان‌اند، اعتقاد به ارواح نیز در میان آنان رواج جدی دارد. ارواح قدرت آن دارند که آدمی را به انواع بیماری و بلا مبتلا سازند و، برای بازداشتن آنها از این کار، آنها را با انواع هدایا رام و آرام می‌سازند. آدمی، به هنگام بیماری یا سیه‌روزی، می‌تواند از طریق کسانی که با ارواح در ارتباط‌اند به آنها توسل جوید و بر بیماری یا مشکل فایق آید. در زنگبار، از جمله در روستای ماکوندوچی، افرادی موسوم به اوویال با ارواح (میزیموها) ارتباط برقرار می‌کنند و به آرام‌سازی آنها می‌پردازند. اوویال‌ها، در عید نایروز، نقش مهمی ایفا می‌کنند. آنها، با محاسبات سنتی و

مرسوم و پس از مشورت با بزرگان قوم، زمان نایروز را تعیین می‌کنند و دقیقاً یک هفته پیش از فرارسیدن نایروز روزه می‌گیرند و از مردم می‌خواهند رفتار شایسته داشته باشند و کاری نکنند که ارواح را برنجاند.

شواهدی در دست است که نشان می‌دهد این ارواح، همانند فرورها، همان روان‌های درگذشتگان‌اند. آنها را در زبان سواحیلی کوما می‌نامند. اما ورود اسلام به آن سرزمین در این باورها تغییری پدید آورد و ارواح نمودگاری آسمانی شمرده شدند که در احوال آدمیان اثرگذارند. روزهای نزدیک به نوروز به خصوص روزهایی خطرناک‌اند. در این روزها، ارواح، که پُر شمارند، به راه می‌افتند و، با یورشی، قربانیان خود را به چنگ می‌آورند. گری به نقل از فریزر، حال و هوای روزهای «بی صاحب» آخر سال را توصیف می‌کند (Gray 1954, p. 9). او یال‌ها، نه تنها به مردم هشدار می‌دهند مواظب رفتار و کردار خود باشند، بلکه از ارواح نیز می‌خواهند که شهر و ساکنان آن را در پناه خود حفظ کنند.

شب قبل از نایروز، که به زبان سواحیلی کیبوتزی خوانده می‌شود، پسر بچه‌ها به نزد معلم قرآن خود می‌روند و شب را در آنجا سپری می‌کنند. هریک از آنان ظرف غذایی با خود می‌آورد. صبحگاهان، همسر معلم، در ظروف غذای شاگردان، شیر نارگیل می‌ریزد. این غذا دست نخورده در خانه معلم می‌ماند تا استاد و شاگردانش به کنار دریا روند و در آب دریا غسل کنند. آنان، در راه بازگشت، سوره‌هایی از قرآن مجید تلاوت می‌کنند سپس سرود و آواز سر می‌دهند. چون به منزل استاد باز می‌گردند، غذای خود را صرف می‌کنند. غسل و آب‌تنی در دریا بخش جدایی‌ناپذیر مراسم نایروز در زنگبار است. این آیین را، در زبان سواحیلی، کوگا موآکا یا موآکا کوگوا («حمام سال») می‌خوانند. نادرست نیست اگر گفته شود که امروزه این نام بیش از نام‌های دیگر بر سر زبان‌ها افتاده است. در حقیقت، نایروز نام کهنه و منسوخ است اما سیکو یا موآکا هنوز هم در مراسم و آیین مردم زنده است.

روستائیان، هنوز هم عادت دارند ظروف و حتی حیوانات خانگی خود را برای شست و شو به کنار دریا ببرند و به آب پاک دریا غسل و حمام کنند. باور آنان بر این است که، با این کار، تیرگی‌ها و شوربختی‌های سال شسته و زدوده می‌شود و آنان پاک و

پیراسته می‌گردند. از آن پس، جامه نو به تن می‌کنند، به یکدیگر هدیه می‌دهند، و با حرکات شیرین و شادی آور دل همدیگر را به دست می‌آورند. با این همه، در بسیاری از موارد، این حرکات از حد شوخی فراتر می‌رود و جنبه جدی می‌گیرد و کار به جای باریک می‌کشد. دعواها غالباً میان دو بخش یا بخش‌هایی از یک روستا یا شهر روی می‌دهد. روستای ماکوندوچی، که امروزه آن را شهر می‌خوانند، به دو نیمه شمالی و جنوبی تقسیم می‌شود. در نایروز، میان این دو بخش شهر زد و خورد روی می‌دهد. از دیگر آداب این جشن غذایی است که در نیمه روز می‌خورند. زنان برنج و مردان چاشنی کیتوئو آماده می‌سازند. به اشاره و اوایل‌ها، آتش‌های برافروخته را، با ریختن آب پاک بر روی آنها، خاموش می‌کنند. آن‌گاه، به روش نمادین سنتی، آن آتش‌ها را دوباره روشن می‌کنند، به این طریق که تگه چوبی را میان دو کف می‌گیرند و آن قدر مالش می‌دهند تا شعله‌ور گردد. تگه چوب را نماد مرد و کف را نماد زن می‌پندارند. خاکستر را دور می‌ریزند یا در امتداد جاده‌ها می‌افشانند، چون بر این باورند که این کار ارواح را آرام می‌سازد. مقداری از خاکستر را هم در پشت و اطراف خانه‌ها می‌پاشند تا نحوست و بلاها را دور سازد.

در این مراسم، آن‌گاه که اوایل‌ها در حومه روستاها فرمان ساختن کلبه‌ای از برگ نارگیل را می‌دهند، زنان به رقص درمی‌آیند. در این هنگام، یک یا دو اوایل وارد کلبه می‌شوند و با چوب‌های آتش‌زا (چوب‌هایی که زود مشتعل می‌گردد) آتشی می‌افروزند و از کلبه خارج می‌شوند و با پریدن از روی سنگی که چتا خوانده می‌شود به سوی بوته‌ها می‌شتابند. مردم به سمت کلبه در حال سوختن سنگ پرتاب می‌کنند و ورد «تونازیما مارادهی» («ما داریم بیماری را نابود می‌کنیم») را زمزمه و تکرار می‌کنند. این ورد را می‌توان با «زردی من از تو، سرخی تو از من» که کودکان روستاها در ایران به هنگام پریدن از روی آتش می‌خوانند مقایسه کرد. با تکرار این عبارت، بیماری (= زردی) به درون آتش می‌رود و سلامتی (= سرخی) از آن نصیب کودکان می‌شود.

سرانجام، ظرفی از غذا، محتوی نان گندم با خرما، هیل، کشمش، کدو، و انار، برای میزیمو (روح) و آرامش آن گذاشته می‌شود. مردم، به اندازه یک لقمه هم که شده، در تناول این خوراک مشارکت می‌کنند با این اعتقاد که سهمی شدن در خوردن آن، برای

آنان در سال نو، خوش شگون خواهد بود. آن‌گاه در پیرامون قبر رئیس یا ریش سفید قبیله رقص و پایکوبی به راه می‌افتد. در این رقص - آن‌چنان که در مومباسا و کنیا برگزار می‌شود - گاو را در شهر می‌گردانند. مراسم رقص، سرانجام، بر سر قبر بنیان‌گذار شهر به پایان می‌رسد که مردم بر سر قبر او نماز می‌خوانند سپس آن گاو را ذبح می‌کنند.

باری، مراسم باستانی نوروزی به مشرق افریقا راه یافت و با آداب و آیین‌های آن خطه در آمیخت. این مراسم، در کشور اسلامی ایران و سرزمین اسلامی سواحیلی با خواندن نماز و قرائت قرآن قرین است. در ایران، کلام‌الله بر سفره نوروز نهاده می‌شود؛ پسریچه‌های ماکوندوچی، در مسیر خود به سمت دریا، سوره‌ای از قرآن مجید را از بر می‌خوانند. ناپرواز در زنگبار هنوز هم در حال تغییر است و این عید بُعد سیاسی یافته است (RACINE 1994, pp. 173-174). امروزه حزب حاکم سواحیلی بسیار علاقه‌مند است که از این مراسم برای بازتاب تعهد فرهنگی در مجمع‌الجزایر زنگبار و سرزمین اصلی بهره‌جویی کند.

منابع

- اقتداری، احمد، خلیج فارس از دیروز تا کنون، امیرکبیر، تهران ۱۳۸۷.
- هادی، حسن، تاریخ دریانوردی ایران، انتشارات کشتیرانی ملی آریا، تهران ۱۳۵۵.
- ALLEN, James de Vere (1993), *Swahili Origins, Swahili Culture and the Shungwaya Phenomenon*, James Currie, London; E. A. E. P., Nairobi; Ohio University Press, Athens.
- GRAY, John (1954), "Nairuzi or Siku ya Mwaka", *Tanganyika Notes and Records*, 38, pp. 1-23.
- RACINE, Odile (1994), "The Mwaka of Makunduchi, Zanzibar", *Continuity and Autonomy in Swahili Communities*, David Parkin (ed.), Beitrage Zur Afrikanistik, Wien; School of Oriental & African Studies, London, pp. 167-176.
- YARSHAHER, Ehsan (1987), "Nawruz", *Encyclopaedia of Religion*, General editor: Mircea Eliade, Macmillan Publishing House, New York.

